

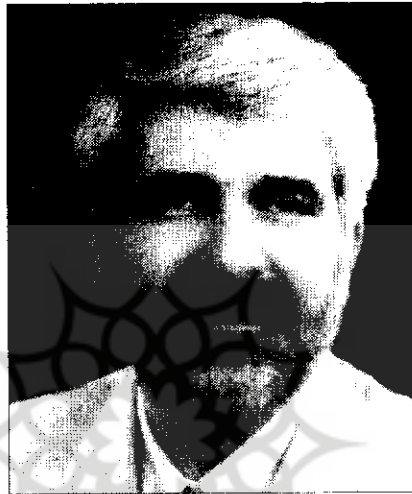
سیستان و بلوچستان، ناامنی‌ها و ریشه‌ها

سید محمود حسینی

مقدمه

مدتی است ناامنی‌ها و بویژه آدم‌ربایی‌ها در سطح استان بزرگ سیستان و بلوچستان و راه‌های مواصلاتی آن و در مرکز استان (زاهدان) به نحو بی‌سابقه‌ای افزایش یافته است. وقایع ۲۴ اسفند ۱۳۸۴ در جاده زابل - زاهدان (تاسوکی) و ۲۳ اردیبهشت ماه ۱۳۸۵ در محور بم - کرمان (دارزین) که با بستن راه خودروهایی عبوری این مسیرها و کشتن شقاوت‌آمیز ۳۴ نفر از مسافران و اسیر و زخمی شدن جمعی دیگر انجام شد، بازتاب گسترده‌ای در سطح ایران و جهان داشت. ابعاد این قضیه وقتی بیشتر مورد توجه قرار گرفت که داعیه دفاع از یک "قوم" و "مذهب" در کنار آن مطرح گردید.

برای بررسی و آسیب‌شناسی مسائل کلان استان مرزی و پراهمیت سیستان و بلوچستان و بازنشاسی ریشه‌های ناامنی در آن، ابتدا نیم‌نگاهی به این دوروی‌داد تلخ می‌اندازیم؛ وقایع تاسوکی و دارزین، در منطقه جنوب شرق، از ابعادی دارای پیشینه و نمونه‌های مشابه می‌باشد و از ابعادی نوظهور و جدید است. رخدادهای ضد امنیتی از این دست به قصد باجگیری و شرارت، یا بر سر معاملات مواد مخدر و انتقال مواد مخدر و درگیری با مأموران، گاهی به علت اختلافات طایفه‌ای، در مواردی به قصد آزادی زندانیان و حتی به انگیزه انتقام از مأموران امنیتی و انتظامی در این استان و منطقه، فراوان وجود داشته است. آنچه این دورخداد ضد امنیتی را از موارد مشابه خود متمایز ساخته است، عبارتند از: یکم، صبغه قومی - مذهبی آن با رویکرد بنیادگرایی مذهبی و شبیه بودن به "القاعده" آشکار و علنی است. دوم، ارتباطات برون مرزی و تعاملات



در سال‌های اول انقلاب به جهت دیدگاه وحدت‌گرایانه و قرائت باز و مترقیانه مسئولان جمهوری اسلامی از تشیع، نگاه برابر به اقوام و مذاهب وجود داشت. استفاده از تحصیلکردگان بلوچ در مسئولیت‌ها و جلب مشارکت آنها یک امر طبیعی بود، اما این دیدگاه دیری نپایید

با تشکیل نهادهای مدنی - خصوصاً شوراهای - و ارتباط باز دولت (خاتمی) با نهادهای مردمی و نمایندگان مورد علاقه مردم، مشارکت مردم به سمت واقعی شدن رفت و حس غریبگی کاهش و اعتمادها افزایش یافت

خارجی آن همراه با شیوه‌های مدرن تبلیغاتی، انکارناپذیر است.

سوم، رهبران این جریان از طایفه‌ای هستند که قبل و بعد از انقلاب همواره و به گونه‌ای سازمان‌یافته با حکومت مرکزی همکاری داشته‌اند.

نکته قابل توجه در این دو "راهبندان خشن" این است که ترکیبی از عوامل قدیم و جدید در هر دو نمایان است. از یکسواز جنس باجگیری و شرارت است (درخواست چند صد میلیون تومان برای آزادی ۹ مأمور به گروگان گرفته شده در سراوان و نحوه راهبندان‌ها و قتل‌ها). از سوی دیگر، باجگیران درخواست آزادی دوستان زندانی خود را دارند. به علاوه این نوع حرکات از جنس انتقام‌گیری از مأموران دولتی است، زیرا عنوان کرده‌اند که علت کشتار افراد بی طرف، به قتل رسیدن چند بلوچ سنی به دست مأموران می‌باشد! گفته می‌شود انفجار خودروهایی الگانس پلیس در زاهدان به دست این عده و در پاسخ به کشتن یک جوان توسط نیروی انتظامی پس از دستگیری بوده است.

رهبر این گروه که به طور مشخص از روش‌های القاعده و الزرقاوی و شمایل رهبران جهادی افغانستان تقلید می‌کند، هدف از عملیات تاسوکی را عکس‌العمل به اهانت به مقدسات اهل سنت با پخش کتیبه در نمایشگاه کتاب زاهدان و انتقام از کشتن چند نفر از طوایف بلوچ به دست مأموران عنوان داشته است.

ملاحظه می‌شود که این جریان سعی دارد از لایه‌لای انبوه شکاف‌های اجتماعی استان بویژه حول فعال کردن شکاف قومی - مذهبی حرکت کند و نظریه قوم و مذهب را به گروه‌اندک‌شمار خود جلب نماید و به دنبال آن با بهره‌برداری از شرایط سیاسی - اقتصادی سربازگیری نماید. دولت در نحوه عکس‌العمل خود با رویکرد

نظامی - امنیتی و باروش قرارگاهی و آرایش جنگی، به مقابله با این پدیده برخاسته است و بر آن است که با حضور گسترده نیروهای اعزامی از دیگر نقاط کشور، امنیت را به آن استان برگرداند.

اما مردم استان سیستان و بلوچستان، امنیت پایدار و فضای آرام برای همزیستی می خواهند. روش های کوتاه مدت یا راهکارهای ناکارآمد، نه تنها امنیت پایدار نمی آورد، بلکه چه بسا موجب طولانی شدن برگشت و پایداری نسبی امنیت و تکثیر و گسترش این گونه جریانات و افراد مخمل امنیت می گردد و در تحقق اهداف محرکین خارجی - یعنی مشغول کردن جمهوری اسلامی ایران در مناطق مرزی و قومی خود - کمک نماید.

نظر به اهمیت منطقه جنوب شرق کشور و بویژه استان مرزی سیستان و بلوچستان با تنوع قومی - مذهبی، در این نوشتار سعی داریم با پرداختن به مسائل تاریخی، جغرافیایی منطقه و دقت در شکاف های اجتماعی استان و آشنایی با تحولات دوده اخیر در کشورهای همسایه شرقی و با نگاه به مسائل اقتصادی و فرهنگی استان سیستان و بلوچستان، مسائل آن را از منظر وحدت و امنیت ملی بازشناسی کنیم و ریشه های ناامنی آن را جست و جو نماییم.

نگاهی به گذشته استان سیستان و بلوچستان

تا قبل از حکومت پهلوی ها، کشور و مناطق مختلف آن به صورت غیر متمرکز اداره می شد. ماهیت قدرت پهلوی ها که بر سازوکارهای غیر مشارکتی استوار بود، بارویکرد متمرکزگرا و مبتنی بر نگاه نظامی - امنیتی، سلطه سیاسی خود را تثبیت می کردند. با این حال با ایجاد رابطه با خوانین و سرداران از نیرو و موقعیت آنها برای حفظ امنیت مرزهای شرقی و اداره استان به سود سلطه گری خود بهره می بردند. در دوران پهلوی دوم، سیاست نزدیکی به سرداران طوایف بیشتر شد و جذب تحصیلکردگان بلوچ نیز در برنامه قرار گرفت. رژیم برای سرکوب ماجراهایی همچون دادشاه و برقراری امنیت از عناصر بومی استفاده می کرد. موقعیت

جغرافیایی - سیاسی منطقه و شرایط دوران جنگ سرد ایجاب می کرد تا حکومتگران مرکزی، توسعه استان حساس سیستان و بلوچستان را مدنظر قرار دهند و حتی اقداماتی هم در راستای توسعه و در قالب برنامه شش ساله پنجم توسعه صورت گرفت، اما به دلیل فقدان نظام برنامه ریزی منطقه ای و به دلیل ماهیت ضد مشارکتی رژیم شاه و ضعف کارگزاران دولتی، آن استان همچنان از واپس ماندگی اقتصادی - فرهنگی بیرون نیامد؛ بویژه آن که در اواخر حکومت پهلوی و همزمان با روی کار آمدن دولتی وابسته به شوروی در افغانستان، رویکرد نظامی - امنیتی به استان تشدید شد و یک تیمسار نظامی به عنوان استاندار منصوب گشت. از این رو عملاً استان سیستان و بلوچستان در دوران پهلوی ها سیمای یک استان محروم و بی اعتنایی از سوی سیاست حاکم را داشته است.

پس از انقلاب اسلامی به دلیل ماهیت

عدالتخواهانه انقلاب، توجه ویژه ای از جهت تأمین اعتبار ملی و کمک به منطقه در راستای محرومیت زدایی مبذول شد. در سال های اول انقلاب به جهت دیدگاه وحدت گرایانه و قرانت باز و مترقیانه مسئولان جمهوری اسلامی از تشیع، نگاه برابر به اقوام و مذاهب وجود داشت. استفاده از تحصیلکردگان بلوچ در مسئولیت ها و جلب مشارکت آنها یک امر طبیعی بود، اما این دیدگاه دیری نپایید.

با فروریختن اقتدار سرداران بلوچ، به عنوان تنها دستگاہ اقتدار درونی مردم و با کنار گذاشتن تدریجی تحصیلکردگان بلوچ، خلأ بزرگی در رهبری درونی اقوام و طوایف به وجود آمد و نظم پیشین ارتباطات مردم با هم و رابطه مردم و حکومت به هم خورد. این گونه بود که ناچار رهبران مذهبی اهل سنت، نه تنها به عنوان ملجأ و پناهگاه مذهبی مردم، بلکه به عنوان نماد حامیان دفاع در مقابل تبعیض قومی نیز درآمدند. حکومت و نمایندگان حکومت نیز که نگرش دینی داشتند، ابتدا از الگوی رهبران روحانی استقبال و حمایت کردند. با افزایش تمرکز در جمهوری اسلامی و تشدید قرانت مرز بندی با اهل سنت بویژه پس از پایان جنگ و به موازات آن اوجگیری جریان بنیادگرایی سنی در کشورهای همسایه شرقی، بی اعتمادی بین نظام و مردم و بین اقوام و مذاهب در استان فرونی گرفت. پیامد این بی اعتمادی ها و مرز بندی ها، احساس تحقیر و تضعیف بود و در نتیجه شکاف های اجتماعی آن هم حول قومیت و مذهب بیش از پیش شدت یافت. پیداست که این روند سرانجامی جز تکیه بر روش های برخوردی و دیدگاه های نظامی - امنیتی نداشت.

جنبش مدنی دوم خرداد و اثرات آن در سیستان و بلوچستان

اگر بپذیریم که جنبش دوم خرداد، بازتابی بود از تحولات پایین جامعه و اقشار محروم و محذوف و هویت هایی که در سطوح بالای سیاست دیده نمی شدند و واکنشی بود به بی اعتنایی ها و توسعه منهای مشارکت مردم، آن گاه تحولات این استان را در جنبش دوم خرداد و بعد از آن بهتر می توانیم تحلیل و تفسیر نماییم.

مجموعه عوامل متعددی دست به دست هم داده که منجر به یک احساس تحقیر و تضعیف و ایجاد فضای بی اعتمادی در سطح استان گشته است. بازتاب این شرایط در میزان و نحوه مشارکت مردم استان در امور مربوط به سرنوشت خود نمود یافته است. اگر به آمار مشارکت و حضور مردم استان در انتخابات جمهوری اسلامی از رفراندوم ۱۲ فروردین ۱۳۵۸ تا انتخابات مجلس پنجم، یعنی انتخابات قبل از دوم خرداد ۱۳۷۶ نظری بیفکنیم، ملاحظه می کنیم که میزان مشارکت مردم حداقلی و به عبارت دقیق تر میانگین این مشارکت ۳۴٪ بوده است. در انتخابات دوم خرداد ۱۳۷۶، میزان مشارکت مردم با یک جهش به سطح ۷۰٪ رسید. جالب است این میزان مشارکت را با میزان حضور

از جمله مناطقی که در امر شوراها موفقیت نسبی داشت استان سیستان و بلوچستان بود، به طوری که توانست بخشی از نقش رهبری درونی مردم را ایفا نماید



نگاه ملی و میل همکاری با دولت در مردم سیستان و بلوچستان بسیار قوی و ریشه دار می باشد. پیمایش ملی ارزش ها و نگرش های ایرانیان که در سال در مراکز استان صورت گرفته، نشان می دهد که در زاهدان ۹۵/۲٪ مردم از غرور و هویت ملی بسیار زیاد برخوردار هستند که از همه مراکز استان ها بیشتر است

مردم در شش انتخابات قبلی ریاست جمهوری که به ترتیب ۲۹٪، ۳۴٪، ۳۰٪، ۳۵٪ و ۴۲/۵٪ بوده مقایسه کنیم.

این شکل از مشارکت که نماد نوع مشارکت در دیگر زمینه‌های اجتماعی و عرصه عمومی از جمله تأمین امنیت اجتماعی است، نشان از حس تحقیر و احساس غریبگی با دولت مرکزی نیز می‌باشد. مردم استان رهایی از چنین وضعیتی را در همراهی با جنبش مدنی دوم خرداد یافتند و با حضور فعال و رأی یکپارچه و چشمگیر خود به آقای خاتمی، امیدواری خود را به آینده و به برآورد شدن مطالبات خود از این رهگذر ابراز کردند. پس از دوم خرداد، همه اقوام و مذاهب، بهبود وضعیت خود را چه در بعد اقتصادی، چه در تأمین امنیت و چه در رفع تبعیض‌ها و حفظ کرامت و منزلت، در تحقق شعارهای دوم خرداد بویژه "عدالت"، "دموکراسی" و "جامعه مدنی" یافتند.

خوشبختانه با قرائت شهروندمدار و دموکراتیک تشیع از سوی رئیس جمهور خاتمی و توجه ویژه به توسعه منطقه در قالب تخصیص اعتبارات عمرانی و جاری مضاعف، حضور فعال وزرا و معاونان رئیس جمهور در استان و اجرای پروژه‌های بزرگ زیرساختی در جهت توسعه متوازن و پیگیری مطالبات مردم از سوی نماینده دولت در استان با پرهیز از دامن زدن به مطالبات انباشته و مجموعه اقدامات توسعه‌ای، فرهنگی و اجتماعی، برای نخستین بار در تاریخ استان فرصتی به وجود آمد تا همه اقوام و بویژه بلوچان سنی و ایرانیان اصیل در پرتو مشارکت آزاد، قانونمند و شهروندمدار در ساختن ایرانی آزاد و مستقل سهیم شوند و شکاف عمیق قومی-مذهبی تا حد زیادی ترمیم گردد و دیگر به عنوان شکاف اصلی و فعال عمل ننمایند. در این دوران همه دم از آزادی، برابری، جامعه مدنی، همزیستی مسالمت‌آمیز و توسعه مصالح ملی

می‌زدند و چنین مفاهیمی به سمت نهادینه شدن سوق می‌یافت. جالب اینجاست که رهبران مذهبی و سران طوایف نیز خواسته‌های خود را با همین ادبیات و هم‌زمان با روشنفکران و تحصیلکردگان طرح می‌کردند.

این‌گونه بود که با تشکیل نهادهای مدنی-خصوصاً شوراهای - و ارتباط باز دولت (خاتمی) با نهادهای مردمی و نمایندگان مورد علاقه مردم، مشارکت مردم به سمت واقعی شدن رفت و حس غریبگی کاهش و اعتمادها افزایش یافت.

مردم انبوه مشکلات استان - خصوصاً ناامنی‌ها - را مشکل خود می‌دانستند و در جهت کاهش آن به اندازه توان می‌کوشیدند. میزان و نحوه مشارکت مردم در انتخابات دوران اصلاحات، نماد بهبود روابط دولت و مردم و ترمیم شکاف‌هاست. در انتخابات خبرگان سال ۱۳۷۷ یک روحانی شیعه و یک روحانی سنی انتخاب شدند که اهل سنت به روحانی شیعه رأی بیشتری دادند. در انتخابات مجلس ششم (۱۳۷۸) در زاهدان

یک شیعه و یک سنی انتخاب شدند. مردم شهرستان ایرانشهر با اکثریت اهل سنت به یک بلوچ شیعه رأی دادند. در انتخابات دوره دوم ریاست جمهوری از (خرداد ۱۳۸۰)، ۹۱٪ از شرکت‌کنندگان به آقای خاتمی رأی دادند و رأی آقای خاتمی در این استان اول و حتی از یزد- استان زادگاه ایشان - بیشتر شد. ضمن این که در انتخابات ریاست جمهوری ۱۳۸۰ (دور هشتم) سطح مشارکت مردم استان نسبت به میانگین ملی ۱۰٪ بیشتر بود.

در انتخابات ریاست جمهوری اول و دوم آقای خاتمی، شیعه و سنی و بلوچ و سیستانی هماهنگ رأی داده‌اند و این حکایت از تقویت وجوه مشترک ملی در استان در این برهه از زمان دارد.

آمار و واقعیت‌ها حکایت از افزایش قابل ملاحظه در بسامد آمار و بهبود کیفی مشارکت مردم، کاهش شکاف‌های قومی-مذهبی، بهبود نسبی وضعیت توسعه اقتصادی و تکمیل زیرساخت‌ها، بهبود نسبی امنیت و افزایش سرمایه‌گذاری مولد در این دوره دارد و این در حالی بود که اصلاحات، مخالفان قدرتمندی داشت که به صورت دولت پنهان عمل می‌کردند و توسعه استان و تأمین امنیت پایدار را در آن بر نمی‌تافتند و کارشکنی‌های فراوانی می‌کردند. یکی از کارهای این جریان تهیه گزارش‌های غیرواقع یا بزرگنمایی شده برای مسئولان دولت مرکزی و مراجع و متدبیین بود؛ گزارش‌هایی که با هدف تضعیف همزیستی مردم و تقویت رویکرد نظامی-امنیتی و بالاخره حفظ موقعیت و منافع این گروه انجام می‌شد. اینها در پشت یک قومیت و قرائتی ویژه از مذهب تشیع و داعیه ولایت، پنهان می‌شده و می‌شوند.

جریان دیگر، افراطیون سنی هستند که داعیه دفاع از رفع تبعیض قومی و دفاع از مقدسات اهل سنت را دارند. اینها با دامن زدن به انتظارات انباشته مردم و تقاضای پر قدرت مشارکت همه اقوام و طوایف موجبات سرخوردگی و عصبانیت و در نتیجه عقبگرد حرکت رو به جلوی مردم را فراهم می‌سازند. عده سومی هم هستند که به دنبال سهم خواهی و رسیدن به متاعی در هر شرایطی می‌باشند.

یکی از تدبیراندیشی‌های دوره اصلاحات در استان سیستان و بلوچستان، تعدیل انتظارات و برآورد کردن تدریجی آن بود. در راستای این نگرش، تشکیل شوراهای و سپردن کارها به مردم در تعدیل درخواست‌ها و تقاضاها بسیار موثر بود. از جمله مناطقی که در امر شوراهای موفقیت نسبی داشت آن استان بود، به طوری که توانست بخشی از نقش رهبری درونی مردم را ایفا نماید.

از افراطیون دو طرف و سهم خواهان و متعصبان که بگذریم، بیشتر مردم آن استان را افراد منصف و با تحمل تشکیل می‌دهند و انتظارات معقول و در ضمن به حق از دولت دارند. به علاوه نگاه ملی و میل همکاری با دولت در مردم

شکاف قومی - مذهبی در این استان
استعداد آن را دارد که به عنوان
شکاف اصلی و عمده درآید و
شکاف‌های دیگر مثل شکاف
دموکراسی خواهی و اقتدارگرایی،
شکاف سنت‌گرایی و نوگرایی و حتی
شکاف‌های اقتصادی را هم
تحت الشعاع خود قرار دهد

متأسفانه تفکرات نوگرایانه و
روشنفکری شبه‌قاره از سوی
متفکرانی مانند اقبال لاهوری، در
جامعه مذهبی سیستان و
بلوچستان راه نیافته و حتی با نشر
تفکرات شخصیتی همچون ابوالعلا
مودودی که از بینش و فراست بالایی
برخوردار بود به شدت
مقابله می‌شود

شهرستان چابهار می‌باشد. وجود دریای عمان و توسعه فعالیت‌های شیلاتی و بندرگاه و منطقه آزاد و رشد فعالیت‌های اقتصادی کارآفرینان، کارشناسان و بازرگانان و مهندسان و مدیران اقتصادی را از سراسر کشور به چابهار جذب کرده و مردم از مواهب این حضور و توسعه بهره‌مند می‌شوند، لذا امن‌ترین شهرستان استان، منطقه چابهار و کنارک می‌باشد.

در گذشته نیز که فعالیت‌های ناسالم قاچاق موادمخدر گسترش نیافته بود و اختلافات قومی-مذهبی عمیق نشده بود، در مناطق دارای تنوع قومی-مذهبی مثل زاهدان، ایرانشهر و زابل، همین فضا کمابیش وجود داشته و مشکلات کمتر بوده است، اما به تدریج همبستگی‌ها و پیوندها در این مناطق، آسیب‌دیده و تضعیف شده است و متأسفانه این روزها شاهد به‌هم‌ریختگی نظم گذشته در این شهرستان‌ها می‌باشیم.

تأثیر و تأثرات فکری، سیاسی و اقتصادی دوسوی مرز

تعاملات گذشته و حال مردم استان سیستان و بلوچستان با مردم آن سوی مرز و کشورهای هند، پاکستان و افغانستان و حتی کشورهای حوزه خلیج فارس غیرقابل انکار و اجتناب‌ناپذیر است. تا اواخر قرن ۱۹ میلادی، ایالت وسیع بلوچستان پاکستان کنونی و بخش قابل توجهی از ولایات جنوب غرب افغانستان مثل هرات و فراه و نیمروز (سیستان) جزو خاک ایران بود. بعد از تعیین قطعی مرزهای سیاسی که تا اوایل قرن بیستم به‌طول انجامید، این خط‌کشی بر روی نقشه مانع از مرادوات مردم دوسوی مرز نگشت. در حال حاضر نیز طوایف و خانوادگی دوسوی مرز با همدیگر مرادوات اقتصادی و فرهنگی دارند.

از حدود صدسال پیش، طلاب دینی اهل سنت به مدارس دینی هند و دهلی (دیوبند) و بعداً پاکستان رفته و در آنجا تربیت شدند. بعدها در پایان دوران پهلوی، سیاست این بوده که تربیت طلاب اهل سنت در داخل باشد و به خارج کشور اعزام نشوند. لذا برای این کار مولوی عبدالعزیز تشویق و کمک‌هایی شد تا مدارس دینی اهل سنت را در داخل توسعه دهد. برای پرداختن به اثرگذاری‌های فکری و سیاسی آن سوی مرز در بین اهل سنت استان سیستان و بلوچستان، لازم است اشاراتی به تحولات فکری بنیادگرایانه هند و پاکستان داشته باشیم.

اکثریت مسلمانان شبه‌قاره هند، پاکستان و افغانستان را سنیان حنفی مذهب تشکیل می‌دهند. از قرن هجدهم در میان مسلمانان شبه‌قاره هند در اثر بحران‌های داخلی و در مقابل سیک‌ها و هندوها و بعدها علیه انگلیسی‌ها نوعی بنیادگرایی دینی همراه سنت‌گرایی-اما با استفاده از روش‌های نو-شکل گرفت.

در خلال قرن نوزدهم میلادی و در ادامه آن، تحت نفوذ علما تجدید حیات پر حرارت از تسنن سنتی در میان بوده است. قرن

سیستان و بلوچستان بسیار قوی و ریشه‌دار می‌باشد. پیمایش ملی ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان که در سال‌ها در مراکز استان صورت گرفته، نشان می‌دهد که در زاهدان ۹۵/۳٪ مردم از غرور و هویت ملی بسیار زیاد برخوردار هستند که از همه مراکز استان‌ها بیشتر است. آمار دیگر این پیمایش در مورد احساس عدالت در سطح زاهدان می‌باشد که ۴۹/۴٪ است، در حالی که متوسط این آمار در مراکز استان‌های کشور ۳۵٪ می‌باشد. به علاوه احساس عدالت قومی در سطح زاهدان با ۶۸/۱٪ و بیشتر از متوسط کشور یعنی ۶۶٪ و بسیار بیشتر از مراکز استان‌های قومی می‌باشد.

(احساس عدالت قومی در سنجند ۳۴/۷٪، ارومیه ۵۵/۳٪، تبریز ۵۷/۶٪، اردبیل ۶۷/۴٪، خرم‌آباد ۶۷/۱٪، اهواز ۶۲/۳٪، گرگان ۶۰/۵٪، ایلام ۶۵/۵٪ و در کرمانشاه ۵۸/۵٪ می‌باشد.) (ر.ک به ارزش‌ها و نگرش‌های ایرانیان، ویرایش اول، ۱۳۸۰)

شکاف‌های اجتماعی در استان سیستان و بلوچستان

هیچ جامعه‌ای بدون شکاف‌های اجتماعی یافت نمی‌شود. فعال شدن شکاف‌های اجتماعی هنگامی رخ می‌دهد که بر مبنای آن گروه‌بندی‌ها و عمل و آگاهی سیاسی تکوین یابد و شکل گیرد. امروزه در جامعه ایرانی می‌توان سبب‌های از شکاف‌های اجتماعی فعال را که دلیل اصلی کشمکش‌ها و تنش‌های سیاسی و اجتماعی و گروه‌بندی‌هاست بر شمرده. اما در استان سیستان و بلوچستان، سنخ شکاف‌های اجتماعی-علاوه بر وجوه مشترک- در ابعادی دارای تفاوت‌های جدی می‌باشد؛ زیرا شکاف قومی-مذهبی در این استان استعداد آن را دارد که به عنوان شکاف اصلی و عمده درآید و شکاف‌های دیگر مثل شکاف دموکراسی‌خواهی و اقتدارگرایی، شکاف سنت‌گرایی و نوگرایی و حتی شکاف‌های اقتصادی را هم تحت الشعاع خود قرار دهد. چند فرهنگی، ترکیب ویژه قومی-مذهبی و موقعیت خاص جغرافیایی و تحولات فرامرزی این خطه، چنین شرایط متفاوتی را رقم زده است. مجموعه این شرایط از یک جهت ظرفیت‌ها و فرصت‌های وحدت و توسعه و از سوی دیگر آسیب و تهدید می‌تواند باشد.

دوقوم ایرانی بلوچ و سیستانی که در دوسوی مرز امتداد دارند، به همراه مهاجران خراسانی، بیرجندی، یزدی و کرمانی که قدمتی به عمر زاهدان دارند و همگی بومی استان می‌باشند، تابلوی اراده با هم زیستن را در این خطه متنوع و وسیع به نمایش گذاشته‌اند. شهرستان خاش مینیاتور زیبایی از این همزیستی است که تعاملات اقتصادی، منافع مشترک اجتماعی و روحیه همسازی و احساس نیاز به همدیگر، مهاجران بومی شده یزدی و طوایف ساکن دامنه گفت‌مان را به هم جوش داده است.

نمونه دیگر از این اراده با هم زیستن،

با همه مشکلات و شرایط سخت داخلی و تحریکات خارجی، نگاه به مرکز را برگزیدند و توفیق خود و میهنشان را در همراهی با جنبش مدنی دوم خرداد یافتند

پس از استنکاف طالبان از تحویل سران القاعده، امریکا در سال ۱۳۸۰ به افغانستان حمله کرد، این حمله موج عظیمی در بین جامعه اسلامی علیه امریکا برانگیخت و از گوشه و کنار جهان، جوانان مرتبط با شبکه القاعده به سمت افغانستان رو آوردند. جالب اینجاست که داخل استان سیستان و بلوچستان و بین اهل سنت استان، هیچ حرکت سازمان‌یافته‌ای برای کمک به طالبان شکل نگرفت، در حالی که تحریکات فراوان بود و این حاصل فضای ایجادشده در استان بود

نوزدهم، دانشمندانی بزرگ در تفسیر، حدیث، علوم عقلی، کلام و تصوف پرورش داد.

مکتب مذهبی دیوبند که محمد قاسم نانوتوی آن را در سال ۱۸۶۸م بنیانگذاری کرد، با گسترش و تکامل سنت تحقیقاتی کهن، کانون ممتازی برای مطالعات کلامی گردید. طلابی که از ترکستان روسیه، چین، ایران و افغانستان به دیوبند آمدند و فارغ التحصیلان آن، برخی از چهره‌های درخشان علوم اسلامی در هند بودند.^(۱)

این جنبش بنیادگرایی در شبه‌قاره هند با تشکیل یک سلسله مدارس دینی و جماعت‌های تبلیغی، علاوه بر تربیت دینی مسلمانان و تبلیغ ایمان و اعتقاد اسلامی، به دفاع از آنان در مقابل هندوها و انگلیسی‌ها می‌پرداخت. البته در برهه‌هایی هم صبغه وهابگری به خود گرفت. انشعابی هم از این جنبش بنیادگرایی

به نام "جماعت اسلامی" به رهبری ابوالعلا مودودی مبنی بر "احیای فکر دینی و دموکراسی الهی" (تعبیر مودودی) به وجود آمد. وقتی پاکستان از هند جدا شد، به تدریج نوعی بنیادگرایی مذهبی ضد هندو و ضد کمونیست از آن شکل گرفت و سامان یافت که از طرف امریکا و انگلیس تقویت شد.^(۲) در شبه‌قاره هند، جنبش نوگرایی فعالی نیز از قزن نوزدهم به وجود آمد. سراج‌محمد خان تفکر علمی و عقلی در متون و احادیث دینی را

ترویج کرد، هر چند با مخالفت سخت متکلمین سنی مدارس دیوبند روبه‌رو شد. به دنبال آن، دکتر اقبال لاهوری با شیوه خردگرایی اثر قابل توجهی بر تفکر مذهبی روشنفکران هند و پاکستان گذاشت.

متأسفانه تفکرات نوگرایانه و روشنفکری شبه‌قاره از سوی متفکرانی مانند اقبال لاهوری، در جامعه مذهبی سیستان و بلوچستان راه نیافته و حتی با نشر تفکرات شخصیتی همچون ابوالعلا مودودی که از بینش و فراست بالایی برخوردار بوده شدت مقابله می‌شود. خوشبختانه اخیراً آقای مولوی نذیر احمد سلامی با ترجمه و نشر کتبی به ترویج افکار او پرداخته است.^(۳) بنیادگرایی مذهبی - سیاسی در منطقه (از نوع القاعده)

بنیادگرایی مذهبی - سیاسی در جهان اسلام به احساس تحقیر در مقابل غرب، خصوصاً از اشغال مصر توسط ناپلئون و سپس با اشغال قدس و فلسطین و ستم‌های اسرائیل تشدید می‌گردد. اما حمله نظامی اتحاد جماهیر شوروی در ۱۹۷۹ به افغانستان، واکنش گسترده مردم افغانستان و مسلمانان منطقه و جهان را برانگیخت و زمینه رشد بنیادگرایی اسلامی فراهم شد. سازمان سیا و سرویس‌های اطلاعاتی کشورهای متحد با

بلوک غرب با استفاده از این فرصت، جنگجویان اسلامی را که از سراسر جغرافیای اسلامی آمده بودند آموزش دادند، تا با شوروی و بلوک شرق بجنگند. این جنگجویان آزموده و معتقد با باور توانمندی اسلامی و تز برقراری حاکمیت دینی همانند آنچه در ایران اتفاق افتاده بود، پس از پایان جنگ سرد و جنگ خلیج فارس مبارزه خود را ادامه دادند. حاصل آموزش‌های دینی این گروه در مدارس دینی پاکستان و عربستان و آموزش‌های نظامی آنها در کشورهای ضد کمونیست به ایجاد یک شبکه گسترده بنیادگرایی مذهبی و تشکل‌های القاعده و طالبان انجامید.

در این میان دولت پاکستان از ضیاء الحق تا بی نظیر بوتو علاوه بر اجرای سیاست‌های امریکا، انگیزه قوی تری در گسترش بنیادگرایی سنی داشتند تا حرکات گسترده‌ای در افغانستان به نفع خود ایجاد نمایند؛ زیرا بر این تصور بودند که پاکستان در رویارویی با هند فاقد عمق استراتژیک است و بدون افغانستان عقبه مطمئنی در منطقه ندارد. از این رو برای تسلط بر افغانستان و مهره‌کاشتن در آن و اجرای سیاست‌های خود از هیچ کوششی فروگذار نمی‌کنند.

حرکت ضیاء الحق در کمک به توسعه مدارس دینی و جذب طلاب افغانی به آن، اقدامات I.S.I. و ژنرال حمیدگل فرمانده I.S.I. و همچنین فعالیت‌های سیاستمدار پرنفوذ و مرموز پاکستانی نصرالله بابر در تأسیس طالبان بر هیچ کس پوشیده نیست. خانم بی نظیر بوتو خود به نقش امریکا و انگلیس و عربستان و امارات در کمک به تأسیس طالبان اقرار کرد.

در سال ۱۹۹۳ (۱۳۷۱) پس از به قدرت رسیدن بوتو، نصرالله بابر (معروف به پدر طالبان) که یک ژنرال بازنشسته پشتون می‌باشد، به عنوان وزیر کشور دولت بوتو طرح ایجاد گروه جدیدی به جز گروه‌های جهادی معروف افغانستان را طرحی کلیدی می‌داند؛ گروهی که مهره و حافظ منافع دولت پاکستان باشد و به وسیله حاکمیت آنها مسیر تجاری بین آسیای میانه و پاکستان و اقیانوس هند برقرار شود. اینجاست که گروه طالبان شکل می‌گیرد و در سال ۱۳۷۳ بر قندهار و جنوب افغانستان و سپس در تابستان ۱۳۷۵ بر کابل مسلط می‌شوند. بدین ترتیب حاکمیت افغانستان در دست یک گروه از طلبه‌های تربیت شده در مدارس پاکستان قرار می‌گیرد. دولت پاکستان هیچ‌گاه اجازه نداد که حاکمیت طالبان که با نام امارت اسلامی افغانستان و رهبری امیرالمومنین محمد عمر شکل گرفته بود، دارای انسجام سیاسی و ارتش منظم گردد. اهداف نصراله بابر و I.S.I. و دولت پاکستان، تأمین منافع مشترک امریکا و غرب و پاکستان بود. آنچه از اهداف آنها متوجه ایران بود عبارت بودند از مشکل آفرینی در مرزهای شرقی ایران و

در دوره هشت ساله دولت آقای خاتمی، تحریکات سازمان یافته بنیادگرایی مذهبی و سیاست‌های خارجی که منافع خود را در این تحریکات می‌دید کم نبود بلکه بسیار گسترده بود، اما سیاست‌های دولت اصلاحات در راستای مشارکت آگاهانه مردم، توسعه متوازن و ترمیم شکاف‌های قومی - مذهبی موجب تقویت اعتماد متقابل بین حکومت و مردم و تقویت اراده با هم زیستن اقوام و مذاهب شده بود و این موجب عقیم کردن تحریکات سیاسی - مذهبی و ایجاد آرامش و امنیت نسبی گشته بود

این تفکر تندروی ضد وحدت پس از پایان جنگ عراق علیه ایران تشدید شد و به تدریج شکل رسمی و علنی پیدا کرد و تعمداً در مراکز سنی نشین ترویج شد

مشغول کردن حکومت ایران به منطقه شرقی با اقداماتی همانند جلوگیری از ورود آب‌های مرزی به داخل ایران و تخلیه مرز از مرزنشینان ایرانی و جلوگیری از مسیر ترانزیت ایران به آسیای میانه، انتقال نفت و گاز آسیای میانه به دریای آزاد از مسیر افغانستان و تحریک اهل سنت مرزنشین سیستان و بلوچستان و خراسان و بالاخره فعال شدن پایگاه‌های هوایی و استراق‌سمع در جوار مرز شرقی ایران. در اینجا باید از سیاست‌های مثبت دولت کنونی پاکستان در تعدیل احزاب تندروی مذهبی آن کشور و رعایت حتی المقدور و حسن همجواری بین دو کشور و ملت دوست یاد کرد.

در جهت اجرای این سیاست‌ها، طالبان بعد از گرفتن قندهار، قبل از گرفتن کابل (در عین توانایی) مناطق مهم دیگر را تصرف کردند و در شهریور ۱۳۷۴ هرات را نیز تصرف نمودند و یک سال بعد بر کابل مسلط شدند و در آستانه روی کار آمدن دولت آقای خاتمی در طول مرزهای شرقی ایران حاکم گشتند. اما این حاکمیت مذهبی بنیادگرا نتوانست در بین اهل سنت استان مرزی سیستان و بلوچستان، نفوذ مورد انتظار را ایجاد کند و اهل سنت بلوچ ایرانی با همه مشکلات و شرایط سخت داخلی و تحریکات خارجی، نگاه به مرکز را برگزیدند و توفیق خود و میهنشان را در همراهی با جنبش مدنی دوم خرداد یافتند. اتفاقاً جریان اثرگذاری برعکس شد و این تفکر انقلاب اسلامی با قرائت نواندیشی دینی بود که در آن سوی مرز اثرگذار شد و فضا را تلطیف و تعدیل کرد. به موازات این ناامیدی از اثرگذاری در داخل و شکست طرح و ایجاد شورش‌ها در بین مرزنشینان ایرانی، واقعه حمله به کنسولگری ایران در مزارشریف و شهادت جمعی از دیپلمات‌ها و خبرنگار ایرانی رخ داد.

با اقدامات متحدان طالبان یعنی القاعده در وقایع ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ که مقدمه آن انفجار سفارت‌های امریکا در نیروبی و دارالسلام در ۱۹۹۸ و قبل از آن حمله به ساختمان تجارت جهانی در ۱۹۹۳ بود، امریکا از پاکستان و طالبان خواست که بن لادن و سران القاعده که در افغانستان بسر می‌برند را تحویل دهد. پس از استتکاف طالبان از تحویل سران القاعده، امریکا در سال ۱۳۸۰ به افغانستان حمله کرد، این حمله موج عظیمی در بین جامعه اسلامی علیه امریکا برانگیخت و از گوشه و کنار جهان جوانان مرتبط با شبکه القاعده به سمت افغانستان رو آوردند. جالب اینجاست که داخل استان سیستان و بلوچستان و بین اهل سنت استان، هیچ حرکت سازمان یافته‌ای برای کمک به طالبان شکل نگرفت، در حالی که تحریکات فراوان بود و این حاصل فضای ایجاد شده در استان بود.

ملاحظه می‌شود که در دوره هشت ساله دولت آقای خاتمی، تحریکات سازمان یافته بنیادگرایی مذهبی و

سیاست‌های خارجی که منافع خود را در این تحریکات می‌دید کم نبود بلکه بسیار گسترده بود، اما سیاست‌های دولت اصلاحات در راستای مشارکت آگاهانه مردم، توسعه متوازن و ترمیم شکاف‌های قومی - مذهبی موجب تقویت اعتماد متقابل بین حکومت و مردم و تقویت اراده با هم زیستن اقوام و مذاهب شده بود و این موجب عقیم کردن تحریکات سیاسی - مذهبی و ایجاد آرامش و امنیت نسبی گشته بود.

بی‌تدبیری‌ها و تندروی‌های داخلی

علیرغم دیدگاه مراجع اصولی شیعه همچون مرحوم آیت‌الله العظمی بروجردی در تقریب بین مذاهب و تداوم این دیدگاه در دوران انقلاب اسلامی، بویژه ترویج وحدت مسلمین توسط رهبر کبیر انقلاب اسلامی و اختصاص هفته‌های به نام "هفته وحدت" در آغاز جمهوری اسلامی که می‌رفت تضادهای گذشته را فراموش و وحدت مذاهب را نهادینه کند، اما به تدریج این نگرش کم‌رنگ و نوعی تفکر افراطی که وحدت شیعه و سنی را بر نمی‌تافت در سطح تعدادی از حوزه‌ها و در لایه‌هایی از مراکز تصمیم‌گیری کشور غالب شد.

این تفکر تندروی ضد وحدت پس از پایان جنگ عراق علیه ایران تشدید شد و به تدریج شکل رسمی و علنی پیدا کرد و تعمداً در مراکز سنی نشین ترویج شد. چاپ و نشر کتاب‌هایی که معترض مقدسات اهل سنت شده و پخش نوارهایی از سخنرانی‌ها و مداحی‌ها یا مراسم خاص که همراه با اهانت و برخورد‌های سخیف با برادران سنی بود گسترش پیدا کرد. نمونه اخیر آن پخش چنین کتاب‌هایی در نمایشگاه کتاب زاهدان و برخورد نامناسب با معترضان به آن بود. اعزام مبلغان جوان و کم اطلاع به استان سیستان و بلوچستان و دامن زدن به اختلافات، به صورت موج گسترده‌ای در سال‌های پس از جنگ درآمده است. سوءاستفاده قدرت طلبان و متعصبان قومی از مذهب تشیع، مزید بر علت می‌باشد. عدل‌های باتیبه و پخش گزارش‌های دروغ یا غلط، بر نگرانی مسئولان کشوری و علمای دینی، بسیار بیشتر از آنچه که هست می‌افزاید. و این‌گونه وانمود می‌کنند که اگر سیادت این عده حفظ نشود، استان و تشیع از دست می‌رود!

تفکر تندروانه قومی - مذهبی با بیرق تشیع و با داعیه دفاع از ولایت که از سوی برخی متعصبان مرکز کشور نیز حمایت می‌شود، متقابلاً نقش عمده‌ای در تقویت تفکر بنیادگرایی مذهبی از نوع القاعده که آن هم داعیه دفاع از تشیع و تسنن و یک قوم را یدک می‌کشد، دارد و بدین ترتیب به عنوان مانع بزرگی در جهت وحدت اقوام و مذاهب استان و ترمیم شکاف قومی - مذهبی عمل کرده است.

در اینجا باید به عامل داخلی دیگری در ریشه‌های ناامنی استان توجه کرد. در استان سیستان و بلوچستان چندین نهاد نظامی،

تفکر تندروانه قومی - مذهبی با بیرق تشیع و با داعیه دفاع از ولایت که از سوی برخی متعصبان مرکز کشور نیز حمایت می‌شود، متقابلاً نقش عمده‌ای در تقویت تفکر بنیادگرایی مذهبی از نوع القاعده که آن هم داعیه دفاع از تسنن و یک قوم را یدک می‌کشد، دارد و بدین ترتیب به عنوان مانع بزرگی در جهت وحدت اقوام و مذاهب استان و ترمیم شکاف قومی - مذهبی عمل کرده است

تأخیر در توسعه و ضعف اقتصادی به همراه مرزهای پرماجرای قاچاق مواد مخدر و قاچاق کالا بر مشکلات افزوده است

چندین مورد از سال ۱۳۸۵

انتظامی و امنیتی به صورت موازی و بدون وحدت فرماندهی فعالیت دارند. هر کدام از این قرارگاه‌ها یا واحدها در سطح استان و از بین طوایف مختلف و بویژه از بین تأمیینی‌ها عضوگیری می‌کنند و امکانات و مجوزهایی بین آنها توزیع می‌نمایند. بخشی از نامنی‌های استان ناشی از اختلافات بین این نیروها و یا سوءاستفاده از امکانات و سلاح‌هایی است که در اختیار تأمیینی‌ها قرار دارد. این در حالی است که نیروی انتظامی و دیگر نیروها به صورت رسمی از بین طوایف بلوچ استخدام نیرو نمی‌کنند (یا به ندرت و استثنا) و این عامل مهمی در ضعف نیروهای پاسدار امنیت در برخورد با پدیده‌های ضد امنیتی استان می‌باشد.

از اینها گذشته، تبعیض‌ها و تحقیرهای آشکار از سوی کسانی که باید نقش پدیری ایفا نمایند، در عمیق‌تر شدن شکاف‌ها موثر می‌باشد.

به علاوه، تأخیر در توسعه و عقب ماندگی اقتصادی استان که ریشه در نگاه‌های غلط برنامه‌ریزی نامتوازن گذشته دارد، عامل مهمی در جلوگیری از پیوند بین اقوام و مذاهب می‌باشد. مردم در فعالیت‌های اقتصادی و در تأمین منافع مشترک است که با هم جوش می‌خورند و با همدیگر همکاری و تعامل می‌کنند. از نمونه‌های مثال‌زدنی آن می‌توان به شهرستان‌های خاش و چابهار اشاره کرد.

متأسفانه تأخیر در توسعه و ضعف اقتصادی به همراه مرزهای پرماجرای قاچاق مواد مخدر و قاچاق کالا بر مشکلات افزوده است. باید دانست و تجربه هم به ما ثابت کرده است که توسعه اقتصادی تنها با سرمایه‌گذاری دولتی تحقق نمی‌یابد، اگرچه تکمیل زیرساخت‌ها و وظیفه دولت می‌باشد و حتی اختصاص سرمایه‌گذاری‌های دولتی برای آن استان ضروری است؛ خوشبختانه در سال‌های اخیر با اجرای طرح توسعه محور شرق که در سال ۱۳۸۱ در دولت بازنگری شد. اقدامات قابل توجهی در این جهت صورت گرفته است. با این حال تاپای بخش خصوصی اعزام داخل استان یا از سراسر کشور یا حتی بخش خصوصی

خارجی به استان گشوده نشود و سرمایه‌گذاری با مشارکت مردم بومی صورت نگیرد، نباید انتظار توسعه اقتصادی واقعی داشت.

نتیجه‌گیری

بر بررسی عوامل چندگانه داخلی و خارجی و تأثیرات آن در اوضاع استان سیستان و بلوچستان که در این نوشتار بر شمرده شد و البته با بهره‌گیری از تجارب فراوان و مکرر قبل و بعد از انقلاب اسلامی، مسائل آن استان را می‌توان ریشه‌یابی و راهکارهای حل آنها را پیدا کرد و آن‌گاه در جهت رفع تهدیدها و استفاده از فرصت‌ها و پیشبرد آن خطه به سمت توسعه متوازن اقدام کرد.

ساده‌ترین کار این است که همه تقصیرات را به گردن عوامل خارجی بیندازیم، اما این روش حل مسئله نیست، بلکه تنها فرار از مسئله است. همان‌گونه که در این مقاله نیز آمده، تحریکات و عوامل خارجی وجود دارد و از حدود ۱۰ سال قبل در منطقه تشدید شده است و اتفاقاً در ۱۶ سال

گذشته (پس از پایان جنگ و در دوران دولت‌های هاشمی و خاتمی) تحریکات بنیادگرایانه منطقه با هدایت سازمان سیا در اوج بوده است. سوال اینجاست که در این مقطع چرا نامنی‌ها آن هم با صبغه بنیادگرایی مذهبی و با تابلوی قومی نضج گرفته است؟ پاسخ این سوال را باید در عواملی که شکاف قومی - مذهبی را تشدید و آن را به شکاف عمده اجتماعی بدل کرده است، جست‌وجو کرد.

سابقه مدیریت جدید در مواضع قوم‌گرایانه، چشم فرو بستن بر بخش قابل توجهی از جمعیت شیعه و سنی استان، توجه به چند تیره و طایفه محدود از سیستمی‌ها و نادیده گرفتن بقیه، تعادل اجتماعی را برهم زده است. ناآشنایی با مسائل ژئواستراتژیک منطقه و ضعف نگاه ملی و ضعف عملکرد مدیریتی و عدم روحیه پدران، نه تنها شکاف قومی - مذهبی را عمیق‌تر و عمده‌تر کرده، بلکه شکاف‌های محلی و درون قومی را نیز دامن می‌زند. با حذف گسترده نیروهای مدیریتی توانمند که اتفاقاً بیشتر از شیعیان و سیستمی‌ها بودند، خلأ مدیریتی ایجاد و رشته کارها از هم گسیخته شد. نکته قابل توجه این که در آستانه انتصاب مدیریت جدید استان و در پی استعفای عده‌ای از نمایندگان مجلس و اعتراض جمعی از علما و معتمدین به این انتصاب، مدیریت جدید قول رسمی همکاری همه‌جانبه و به‌کارگیری اهل سنت در مدیریت‌های استانی تا سطح معاون استاندار را می‌دهند. اینها انتظارات را در حد اعلای بالا آوردند، اما در عمل به قول‌های داده شده و انتظارات ایجاد شده پاسخ ندادند. البته به این قول پس از واقعه تلخ تاسوکی عمل گردید. طبیعی است بازتاب این اقدام در آن مقطع خاص زمانی در افکار عمومی مثبت نبوده و به اقتدار ملی کمک نکرده است. چنانچه علیرغم آن که نصب مدیران اهل سنت توسط دولت جدید، بیشتر از تعداد مدیران دوره آقای خاتمی است، اما سرخوردگی این جمعیت بر طرف نشده و احساس مشارکت به وجود نیآورده است.

اشتباه بزرگ دیگر این که با افزایش نامنی‌ها در سطح استان و بخصوص پس از واقعه تاسوکی، عده‌ای که خود را هواداران نظام معرفی می‌کنند، با تبلیغ عجز نظام در برقراری نظم، خواستار مسلح کردن مردم برای ایجاد امنیت شدند و سخن از انتقام قومی به میان آوردند و بدین ترتیب به کاهش اقتدار ملی در سطح استان کمک کردند. آنها اقدامات خودسرانه چندتن از یک قوم و مذهب را به کل آن تسری دادند تا به مسئولان کشور القا نمایند که باید مراقب و نگران کل آن قوم و مذهب بود و بدین وسیله زمینه تحقیر آنها را فراهم سازند و از مشارکت آنها جلوگیری نمایند، به خیال آن که سیادت خود را حفظ کنند.

این نگاه را با سیره و روش آیت‌الله سیستانی در برخورد نسبت به جنایاتی که علیه شیعیان مظلوم عراق و هتک اماکن متبرکه شیعه صورت می‌گیرد مقایسه کنید. ایشان هیچ‌گاه

سوال اینجاست که در این مقطع

چرا نامنی‌ها آن هم با صبغه

بنیادگرایی مذهبی و با تابلوی

قومی نضج گرفته است؟ پاسخ این

سوال را باید در عواملی که شکاف

قومی - مذهبی را تشدید و آن را به

شکاف عمده اجتماعی بدل کرده

است، جست‌وجو کرد

ساده‌ترین کار این است که همه

تقصیرات را به گردن عوامل

خارجی بیندازیم، اما این روش

حل مسئله نیست، بلکه تنها

فرار از مسئله است

اجازه مقابله به مثل نداد، زیرا علاوه بر حکم شرعی مسئله، به خوبی واقف است که در این برهه تاریخی، خواست امریکا راهاندازی جنگ شیعه و سنی و دو پارک کردن سرزمین مسلمانان در قالب دو بلوک متخاصم شیعه و سنی می باشد.

در اثر مجموعه این گونه اقدامات و نگرش هایی که اینک بر اداره استان حاکم شده، نظم درونی جامعه به هم خورده، ضمن این که نظم جدیدی هم جایگزین آن نشده است. افزون بر اینها آگاهانه و نا آگاهانه اقتدار ملی تضعیف گشته است. در چنین فضایی امنیت که پیامد و نتیجه نظم می باشد نیز به هم خواهد خورد.

بدیهی است در خلأ نظم درونی و در شرایطی که اقتدار ملی تضعیف شود، زمینه سوء استفاده دشمنان و قدرت نمایی متجاسران فراهم می گردد. برقراری امنیت از بیرون و استقرار هزاران نیروی اعزامی و فضای نظامی، به طور موقت و در حد محدودی امکان پذیر است، اما امنیت پایدار برای مردم به همراه نخواهد آورد.

نوع مدیریت و روش هایی که در برخورد با پدیده های ناامنی جدید اتخاذ شده است، نه تنها چارساز نیست و به بهبود اوضاع استان نخواهد انجامید، بلکه اگر تدابیر صحیح اندیشیده نشود، آشفتگی ها و بی نظمی ها افزایش خواهد یافت.

راه حل پایدار تأمین امنیت در این مناطق (قومی- مذهبی)، تقویت هویت ملی و اقتدار ملی می باشد. تقویت هویت ملی، از رهگذر پذیرش هویت قومی- مذهبی زیر چتر هویت ملی و احترام به فرهنگ و سنن مردم آن و تقویت اراده با همزیستن می باشد. تقویت اقتدار ملی، از رهگذر حفظ اقتدار درونی مردم و مشارکت دادن آنها در مراکز تصمیم گیری و زمینه سازی حضور آنها در عرصه های مربوط به سرنوشت آنها در ابعاد اقتصادی، اجتماعی و سیاسی به دست خواهد آمد.

به طور خلاصه، مشارکت مدنی مردم به طور مشترک و با فرصت های برابر در فعالیت های اقتصادی و نهادهای اجتماعی و فعالیت دوشادوش مردم فارغ از قومیت و مذهب خود در حوزه های اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و حتی در ابعاد سیاسی و عضویت در احزاب ملی، هم شرط تقلیل شکاف قومی- مذهبی و هم نشانه حرکت بسوی افق های روشن توسعه خواهد بود.

در این مقاله سعی شد مسائل استان با نگاهی تحلیلی و توصیفی ریشه یابی شود. لذا بدون این که همه مشکلات موجود را متوجه دولت جدید بدانیم، به عوامل متعدد دخیل در ناامنی ها و ناهنجاری های آن اعم از داخلی و خارجی اشاره شد. علاوه بر این، بدون این که بخواهم عملکرد دولت اصلاحات را مطلق و بی از نقص بدانم، اما تجربه ثابت کرده که سیاست های دولت جناب خاتمی در مناطق قومی، سیاست های اصولی در جهت حفظ و

تقویت وحدت و امنیت ملی بود که باید تداوم یابد. در پایان، برای بهره گیری دولت جدید از روش ها و تجربه های مثبت دولت گذشته، به برخی از اصول سیاست های دوره اصلاحات که بیشتر آنها در مناطق قومی و مرزی خصوصاً در استان سیستان و بلوچستان اجرا شده، اشاره می نمایم:

۱- قرائت عدالت خواهانه و مردم سالاری از تشیع به عنوان تنها قرائت مورد قبول جمهوری اسلامی ایران

۲- ایجاد زمینه گسترش گرایش های نوگرایانه در مقابل گرایش های بنیادگرایانه در بین اهل سنت استان

۳- به انزو اکشیدن نگاه های سخت افزارانه امنیتی

۴- تقویت زمینه مشارکت مردم در امور مربوط به سرنوشت خود و تقویت نهادهای مدنی

۵- تکمیل زیرساخت های اقتصادی و جلب و انباشت سرمایه های استانی و ملی

۶- تهیه و اجرای طرح توسعه منطقی (محور شرق) با استفاده از موقعیت و ظرفیت های استان (مثل ترانزیت کالا و توسعه بندرگاهها)

۷- نگاه به مرز به عنوان یک فرصت و نه تهدید؛ تقویت مرادات اقتصادی و بازرگانی دو سوی مرز و تثبیت مرزنشینان

۸- حمایت از قشر محروم و آسیب پذیر از طریق توزیع و تأمین کالا های اساسی و امکانات بهداشتی، آموزشی و تأمین اجتماعی و کمک های گسترده در مقابل خشکسالی هفت ساله

۹- پرهیز از سیاست حمایت از تبعیض قومی و احترام به آداب، سنت ها و افراد مورد قبول مردم و توسعه فعالیت های فرهنگی

۱۰- تلاش برای جذب و استخدام جوانان بومی هر منطقه برای خدمت در نیروی انتظامی به عنوان

مهم ترین نهاد پاسدار امنیت استان به منظور حفاظت از مرزها و امنیت استان (که متأسفانه محقق نشد و امیدواریم در این دوره که حکومت یکدست می باشد اقدام شود.)

پی نوشتها:

* مهندس سید محمود حسینی، متولد ۱۳۳۴ اصفهان، فوق لیسانس فیزیک از دانشگاه اصفهان، استاندار پیشین سیستان و بلوچستان (۱۳۷۶، ۱۳۸۱) و استاندار پیشین اصفهان (۱۳۸۴، ۱۳۸۸).

۱- تاریخ تفکر اسلامی در هند، نوشته عزیز احمد، مترجمان: نقی لطفی و محمدجعفر یاحقی، انتشارات کیهان ۱۳۶۷.

۲- "سیا و جهاد"، نوشته جان کالی، مترجمان:

مجتبی نجفی و مهرگان نظامی زاده، نشر صمدیه ۱۳۸۵.

۳- نگاهی به احوال و آثار و افکار سید ابوالعلا مودودی، تألیف سعید اسعد گیلانی، ترجمه استاد نذیر احمد سلامی مدرس حوزه علمیه دارالعلوم زاهدان، ۱۳۷۹.

سابقه مدیریت جدید در مواضع قوم گرایانه، چشم فرو بستن بر بخش قابل توجهی از جمعیت شیعه و سنی استان، توجه به چند تیره و طایفه محدود از سیستانی ها و نادیده گرفتن بقیه، تعادل اجتماعی را برهم زده است

راه حل پایدار تأمین امنیت در این مناطق (قومی- مذهبی)، تقویت هویت ملی و اقتدار ملی می باشد. تقویت هویت ملی، از رهگذر پذیرش هویت قومی- مذهبی زیر چتر هویت ملی و احترام به فرهنگ و سنن مردم آن و تقویت اراده با همزیستن می باشد

ترجمه و ویرایش: ۱۳۸۵
مجله اندیشه ایرانی